زاویه دید در داستان

سیلوین بارنت

مترجم : پارسی نژاد، کامران

در همهء داستانها،فردی داستان را تعریف می‏کند.برای نمونه، اگرچه مارک تواین نویسندهء«ماجراهای هاکلبری‏فین»است اما داستان را خود شرح نداده بلکه هاک آن را بیان می‏کند.او داستان را این‏گونه‏ تعریف می‏کند:

اگر«ماجرای تام سایر»را هنوز نخوندید پس،از من هیچی‏ نمی‏دونید.این موضوع اصلا مهم نیست.داستان را آقای مارک‏ تواین نوشته و همه حقایق را گفته.بعضی از حوادث را خیلی آب و تابش داده،اما به هر صورت حقیقت را گفته.

ادگار آلن‏پو نیز داستان«بشکهء آمونتیلادو»را به همین ترتیب نوشته‏ است.داستان را شخصی بیان می‏کند که بعد با نام مانترزو با او آشنا می‏شویم و آغاز داستان بدین شکل است:

هزاران زخم زبان فورچونتو را با خون دل تحمل کردم اما زمانی که‏ کار به توهین کشید با خود عهد کردم تلافی کنم.

این دو قطعه داستان،خواننده را با احساس قوی راوی آشنا می‏کند. راوی به کسی گفته می‏شود که داستان را نقل می‏کند و این بدین معنی‏ است که همهء حوادثی که در داستان بیان می‏شود به نوعی مربوط به راوی‏ است.این دو قطعه را با دو قطعهء دیگر مقایسه می‏کنیم.دو داستان دیگر بر پایهء زاویهءدید عینی نوشته‏شده است،یکی از آنها داستان«فقر»اثر چخوف است:

هوا گرگ‏ومیش است.دانه‏های درشت و آبدار برف به آرامی دور چراغهای برق خیابان که تازه روشن‏شده‏اند،می‏چرخد و به‏ صورت لایهء نازکی روی سقف خانه‏ها،پشت اسبان،شانه و کلاه‏ آدمها می‏نشیند.ایواناپوتاپف درشکه‏چی مانند یک روح از برف‏ سفیدپوش‏شده و تا آنجایی که یک انسان بتواند پشتش را خم کند بدون حرکت روی صندلی نشسته است».

نمونهء دیگر از داستان«گودمن براون جوان»نوشتهء هاثورن است:

«گودمن براون جوان در غروب آفتاب پا به خیابان دهکدهء سلیم‏ گذاشت؛اما بعد از گذشتن از آستانه در سرش را به عقب برگرداند تا با همسرش خداحافظی کند.فیث که نام بامسمائی برای همسرش‏ بود سر زیبای خود را از خانه بیرون آورد و همچنان که با گودمن‏ براون حرف می‏زد باد روبانهای صورتی رنگ کلاهش را به رقص‏ واداشت».

در هرکدام از این دو قطعه می‏بینیم که خواننده به ندرت حضور راوی داستان را احساس می‏کند.مهمتری چیزی که توجه خواننده را برمی‏انگیزد،صحنه‏ای است که راوی از آن سخن می‏گوید نه واکنش‏ راوی در مقابل حوادث.راویان دو داستان«هاکلبری‏فین»و«بشکه‏ آمونتیلادو»به سرعت خواننده را تحت تأثیر خود قرار می‏دهند. نویسندگان آنها این داستانها را به‏گونه‏ای با آب‏وتاب نوشته‏اند که انسان‏ فکر می‏کند شخصیتهای داستان همه چیز را به شخصه می‏بینند.اما دربارهء راویان داستانهای«فقر»و«گودمن براون»چه می‏توان گفت؟

دست‏کم در مقایسه با هاک و مونترزو،خواننده متوجه راویها نمی‏شود.در این داستانها گفتگوها توجه ما را جلب مب‏کند و ما راویها را فراموش می‏کنیم و حواسمان به دیگران جلب می‏شود،مثل‏ درشکه‏چی،گودمن براون و فیث.البته باید به این نکته اشاره کرد که در داستانهای«فقر»و«گودمن براون جوان»،ما همه چیز را از چشم راویها می‏بینیم و راویها برخلاف هاک و منترزو فقط به بیست درصد از صحنه‏ مسلط هستند.این بدان معنی نیست که این راویهای بی‏طرف‏ واقعا بی‏طرف و نامرئی هستند.برای نمونه با خواندن اولین مجلات‏ «فقر»حداقل می‏توان به این نتیجه رسید که راوی قصد دارد محیط خاصی خلق کند.او مکان وقوع حادثه را با تمام جزئیاتش شرح می‏دهد چنان‏که راوی«گودمن براون جوان»همهء آدمهایی را که می‏بیند به دقت‏ اسکن‏ معرفی می‏کند دربارهء آنها توضیح می‏دهد.در ضمن اگر با دقت به‏ صحبتهای راوی داستان هاثورن گوش فرادهیم متوجه می‏شویم زمانی‏ که از فیث به عنوان یک اسم بامسما یاد می‏کند او درواقع دربارهء شخصیت داستان قضاوت می‏کند.بنابراین کاملا روشن است که شیوهء بیان داستان در«فقر»و«گودمن براون جوان»کاملا بی‏طرفانه و نامشخص است.هنگامی‏که داستان با این روش نوشته می‏شود شیوهء بیان داستان را به اصطلاح«عینی»می‏گویند.این شیوهء بیان باعث‏ می‏شود که این دو داستان با نوشته‏های تواین و ادگار آلن‏پو اختلاف پیدا کند.روش بیان نویسنده در مقیاس کلی شکل و چارچوب نوشته را پایه‏ریزی می‏کند.با تغییر شیوهء بیان،داستان به‏خودی‏خود باید عوض‏ شود.زاویهءدید داستانهای«هاکل‏بری‏فین»،«بشکه آمونتیلادو»ویا هر داستانی که در آن شخصیت اصلی راوی است اول شخص می‏باشد.به‏ عبارت دیگر این شیوهء بیان را زاویهءدید اول شخص می‏گویند.زاویهءدید «گودمن براون جوان»و یا هر داستانی که شخص ثالثی موضوع آن را تعریف کند سوم شخص نامیده می‏شود.هرکدام از این دو شیوه را می‏توان به دسته‏های فرعی تقسیم کرد:

1)زاویهءدید اول شخص

الف)راوی داستان شخصیت اصلی است

ب)راوی داستان شخصیت فرعی است

2)زاویه‏دید سوم شخص

الف)زاویهءدید دانای کل

ب)زاویهءدید دانای کل محدود

پ)زاویهءدید عینی

در داستان«تونی کیت»بومبارا،راوی داستان همچون هاک و مونترزو،شخصیت اصلی داستان نیز هست.

بومبارا دربارهء دختر سیاهپوست جوانی صحبت می‏کند که برای خود تجربیات خاصی به دست آورده است.مثلا به این نتیجه رسیده است که‏ «هیچ‏کس نمی‏تونه به من صدمه بزنه».پس اگر نویسنده از زاویهءدید اول‏ شخص استفاده کند داستان حتما باید از طرف یکی از شخصیتهای آن نقل‏ شود.در داستان کوتاه«درس»نوشتهء بومبارا راوی شخصیت اصلی داستان‏ است یعنی شخصیتی که زندگی و رفتار او بسیار مورد توجه خواننده قرار می‏گیرد.اما در بعضی از داستانها راوی اول شخص حکایتی را نقل‏ می‏کند که ماجراها دربارهء شخص دیگری است.در این حالت راوی، داستان را باز با«من»بیان می‏کند و خواننده متوجه می‏شود که داستان‏ دربارهء این«من»نیست و فرد دیگری مدنظر است.برای نمونه راوی‏ ممکن است شاهد حادثه‏ای باشد که برای کسی دیگر اتفاق افتاده است و علاقهء خوانندگان را معطوف به آن سازد.بدین ترتیب اگر داستان از دید دوست،برادر و یا حتی گربهء جونز-در این داستان-تعریف شود داستان‏ از یک صافی ردشده است.

یکی از انواع ویژهء زاویهءدید اول شخص چه اصلی و چه فرعی زاویهء دید بی‏طرفانه است.در اینجا راوی داستان فردی ساده و بی‏تزویر است‏ که معمولا کودک،هالو و یا نوجوان است و او آنچه را می‏بیند و احساس‏ می‏کند به تصویر می‏کشد.

در این شیوه،تفاوت راوی و خواننده در مشاهده و درک محیط، نوعی نمود و تأثیر طنزآمیز به وجود می‏آورد.گاهی اتفاق می‏افتد که‏ خواننده از راوی اطلاعات بیشتری دارد.مثلا در داستان«سلمانی»نوشتهء رینگ لردنر راوی،سلمانی حرافی است که متوجه نمی‏شود حادثه‏ای را که تعریف می‏کند در حقیقت جنایتی است که رخ داده است.

زاویهءدید سوم شخص

در زاویه‏دید سوم شخص،راوی شخصیت اصلی نیست.او از داستان به کلی فاصله گرفته است.اگر زاویهءدید از نوع دانای کل است‏ راوی بر اعمال،تفکرات و احساس شخصیتهای داستان احاطه دارد. راوی داستانهای دانای کل هر زمان که بخواهد قادر است به ذهن هر شخصیتی که می‏خواهد رخنه کند در صورتی که در زاویهءدید اول‏ شخص راوی تنها می‏تواند بگوید«من عصبانی هستم»یا«به نظر من‏ جونز عصبانی است».ولی راوی دانای کل می‏تواند بگوید«جونز کاملا عصبانی بود اما عصبانیت خود را بروز نمی‏داد.اسمیت به صحبت خود ادامه داد اما احساس می‏کرد جونز عصبانی‏شده.»

زاویهءدید دانای کل را می‏توان به دو بخش مشخص تقسیم کرد:

دانای کل بی‏طرف زمانی شکل می‏گیرد که راوی بدون هیچ‏گونه‏ قضاوت و پیشداوری حوادث را تعریف کند.دانای کل دخیل زمانی پدید می‏شود که راوی نه تنها ماجراهای متفاوت را بیان می‏کند بلکه دربارهء رفتار شخصیتها نیز قضاوت می‏کند.در«گودمن براون جوان»،راوی از آنچه در ذهن براون می‏گذرد کاملا اطلاع دارد و دربارهء همه چیز نظر موافق و مخالف خود را اعلام می کند.«گودمن براون با تصمیم درستی‏ که برای آیندهء خود گرفته بود شتابش را برای دستیابی به امیال شیطانی که‏ هم‏اکنون در وجودش زبانه می‏کشید توجیه می‏کرد.»

چون در داستان کوتاه به ندرت فرصت می‏شود ذهنیات انسانهای‏ مختلف را نشان داد،به همین دلیل نویسندگان ترجیح می‏دهند دانای کل‏ راوی را فقط دربارهء چند نفر یا حتی یک فرد محدود کنند و به کار ببرند. به همین دلیل نویسندگان از شیوهء دانای کل محدود به عنوان زاویهءدید استفاده می‏کنند.اگر داستان محدود به یک فرد شود با کمک زاویهءدید دانای کل محدود به راحتی می‏توان روی یک شخصیت اصلی تمرکز کامل داشت.وقتی داستان محدود شود،نویسنده می‏تواند روی شانه‏ فردی بنشیند و کاملا از بیرون و درون بر او مسلط باشد.اما دیگر نمی‏تواند از این راه بر درون شخصیتهای دیگر داستان رسوخ کند فقط از طریق شخصیت اصلی داستان می‏تواند دربارهء آنها اطلاعات به دست‏ آورد.در«گودمن براون جوان»خواننده با حوادثی آشنا می‏شود که بیشتر با ذهنیات شخصیت اصلی داستان درگیر هستند.

«او می‏توانست به جرأت سوگند یاد کند که روح پدر مرده‏اش را می‏بیند که از میان حلقه‏های دود به پایین خیره‏شده است و به او اشاره می‏کند تا به جلو بیاید.در صورتی که زنی با چهره‏ای سیاه و نومید دستش را جلو آورده و به او هشدار می‏دهد که برگردد.آیا او مادرش بود؟»

اما او جرأت نمی‏کند قدمی به عقب برگردد و یا حتی سر جایش‏ بماند.حتی در اندیشهء خود توان مقاومت نمی‏یابد.تا اینکه کشیش و شماس پیر و مهربان-گوکین-بازوانش را محکم می‏گیرد و او را به‏ سمت صخرهء شعله‏ور می‏برد.

هنگامی که با روش دانای کل محدود بتوانیم از ضمیر خودآگاه به‏ ضمیر ناخودآگاه رخنه کنیم و از طریق درک ادراک خود به امیال درونی مان‏ دست یابیم و اگر قادر باشیم‏ این‏گونه فعل و انفعالات ذهن را ثبت کنیم‏ به«زاویهءدید جریان سیال ذهن»دست یافته‏ایم. قطعهء زیر از کاترین آن‏پورتر با نام‏ «بوالهوسیهای گرنی و درال»انتخاب‏شده است: «پلکهایش تکان می‏خورد و درخشندگی‏ نورهای آبی و خاکستری‏ رنگ همچون کاغذهای‏ رنگی در مقابل دیدگانش‏ می‏رقصید.

اصلا نباید می‏خوابید و یا باید از جایش بلند می‏شد و پرده را می‏کشید.هنوز در رختخواب بود و از سایه خبری نبود.چرا این‏ طورشده بود.بهتر است بغلتد و خود را از نور آفتاب دور سازد. خوابیدن زیر آفتاب باعث دیدن کابوس می‏شود.مادرجان،حالتان‏ چطور است؟و چند لحظه بعد روی پیشانی خود خیسی را احساس‏ می‏کند.اما دوست ندارم صورتم را با آب سرد بشویم.»

برای به تصویر کشیدن فعالیتهای بی‏پایان ذهن،بعضی از نویسندگان‏ که از زاویهءدید جریان سیال ذهن استفاده کرده‏اند خود را از ساختار جمله‏سازی متداول،نقطه‏گذاری و تغییر منطقی متن معاف ساخته‏اند. چهل و شش صفحهء آخر داستان«اولیس»نوشتهء جیمز جویس بدون‏ نقطه‏گذاری مملو از افکار یکی از شخصیتهای داستان است.

بعضی اوقات راوی سوم شخص قادر نیست به ذهن فردی وارد شود اما بدون تعصب و بدون دخالت دادن ذهن خود آنچه را می‏بیند مانند دوربین فیلمبرداری ثبت می‏کند.این‏گونه زاویهءدید را عینی گویند. برخی نیز بر این زاویه‏دید نام«دوربین»نهاده‏اند.تجزیه نکردن ذهن و عدم استفاده از قواعد نگارش،صحنه یک نمایش را به وجود می‏آورد. شخصیتها با رفتار و صحبت،خود را نشان می‏دهند.تمام قسمتهای‏ داستان کوتاه«تپه‏هایی چون فیلهای سفید»نوشتهء ارنست همینگوی بر پایهء زاویه‏دید عینی است.

داستان به دلیل وجود گفتگوهای ممتد آن بیشتر به نمایش شبیه‏ است.

به جرأت می‏توان گفت اسم زاویهءدید عینی به خوبی بیان‏کنندهء این‏ اسکن‏ شیوه نیست.چگونه می‏توان زاویهءدید داستانی را عینی نامید وقتی که‏ مردی در داستان به جای به‏کارگیری کلمهء«ستبر»با کلمهء«چاق»و یا به‏ جای به‏کارگیری کلمهء«سنگین‏وزن»با کلمهء«ستبر»برای بیان هیکل او و یا به جای کلمهء«دویست و پنجاه کیلویی»با صفت«سنگین‏وزن» توصیف شود؟اگر زاویهءدید عینی تنواند وارد ذهن شخصیتها شود ناخودآگاه به زاویهءدید دانای کل محدود مبدل می‏شود.

نکاتی دربارهء زاویهءدید

نتیجه‏گیری دربارهء تأثیر زاویهءدید کار بسیار مشکلی است.اما از این‏ نتیجه‏گیری می‏توان به دو نکتهء مهم دست یافت.زاویه‏دید بی‏طرف‏ می‏تواند به طنزی مؤثر و غیر قابل دسترس تبدیل شود،و زاویهءدید عینی‏ نیز بسیار دراماتیک است.

به راحتی می‏توان نتیجه‏گیریهای دیگری را نیز به دست داد:

1)زاویهءدید اول شخص انسان را معطوف به حس واقعه‏بینی و حضور ذهن می‏کند.

2)زاویهءدید دانای کل بیانگر کوچکی انسان است.

3)زاویهءدید،باید محکم و استوار باشد.

اگر بخواهیم دربارهء نتیجه‏گیری اول توضیح دهیم می‏توانیم به این‏ نکته اشاره کنیم:درست است که وقتی نویسنده‏ای چون ادگار آلن‏پو داستانی را شرح می‏دهد ما احساس می‏کنیم نویسنده یقهء ما را دودستی‏ چسبیده است.(هزاران زخم زبان فورچوناتو را با خون دل تحمل کردم‏ اما زمانی که کار به توهین کشید با خود عهد کردم تلافی کنم).اما باز متوجه می‏شویم که این چیزی جز داستان نیست و واقعا وجود«من»یا فورچوناتو را باور نداریم.اگر داستانی را بخوانیم و متوجه شویم که در آن داستان از هیچ‏کدام از زاویه‏دیدها استفاده نشده باز هم در ذهن خود وانمود می‏کنیم که داستان واقعی است.این حالت برای همهء داستانها اتفاق می‏افتد،چه اول شخص و یا غیره.همهء داستانها چه اول شخص‏ باشند یا نه،از جنبهء ادبی،به ظاهر غیر واقعی به نظر می‏رسند اما هنگام‏ اسکن‏ خواندن داستان،خواننده در داستان غرق می‏شود و به واقعیت آن‏ کوچکترین شکی نمی‏کند.نویسنده باید بتواند ذهن خوانندگان خود را در داستان روی موضوع اصلی ثابت نگاه دارد و این احساس را که داستان‏ دارای مفاهیم پرمعنی است در خواننده القا کند.اما استفاده از زاویهءدید اول شخص به‏خودی‏خود به معنی این نیست که تطبیق ماجرا با حقایق‏ واقعا صورت گرفته است.

دربارهء نتیجه‏گیری دوم می‏توان تنها به این نکته اشاره کرد که زاویهء دید دانای کل ممکن است شخصیتهای داستان را به عروسکهای‏ خیمه‏شب‏بازی مبدل سازد و باعث شود انسان به اشتباه بیفتد؛و این‏ زاویهءدید می‏تواند در آنها عمق و پیچیدگی کاملا متفاوت با کوچکی و حقارت انسانی را به نمایش بگذارد.

نتیجه‏گیری سوم دربارهء این اصل بود که زاویه‏دید راوی باید تغییر نکند و محکم و استوار باشد تا اگر در بیان حقایق اشتباهی صورت گرفت‏ خنثی شود.این نظریه توسط هواداران هنری جیمز همواره تکرار می‏شود اما ای.ام.فورستر در کتاب«جنبه‏های رمان»ادعا می‏کند که ثبات‏ زاویهءدید نمی‏تواند خیلی مهم باشد.او به قدرت نویسنده اهمیت‏ می‏دهد که بتواند با فن بیانش خواننده را به آنچه خود می‏خواهد متقاعد سازد.فورستر به این موضوع اشاره دارد که دیکنز در فصل اول کتاب‏ «خانهء متروک»از زاویهءدید دانای کل استفاده کرده،در فصل دوم آن،از دانای کل محدود بهره برده است و در فصل سوم زاویهءدید داستان را اول‏ مشخص کرده است.

فورستر می‏گوید:«اگر به‏طور منطقی به قضیه نگاه کنیم می‏بینیم‏ «خانهءمتروک»با دیگر داستانهای دیکنز تفاوت چندانی ندارد اما او با فن بیان خود ما را تحت تأثیر قرار می‏دهد و به همین دلیل تغییر زاویهءدید اصلا به چشم نمی‏آید.»

در پایان می‏توان از نتیجه‏گیریهای خود به نتیجه‏گیریهای مهمتری‏ دست یافت:

الف)از آنجا که زاویهءدید یکی از عناصر داستانی است که به داستان‏ شکل و ترکیب می‏بخشد. لذا نویسندهء خوب،زاویهءدید و یا زوایای‏ دیدی را برمی‏گزیند که تصور می‏کند برای داستانش بهترین است.

ب)بهره‏گیری از هر نوع‏ زاویهءدید داستانی را به داستان متفاوتی بدل‏ می‏کند.